

((راشدالدین سنان))

پیشوای بزرگ اسماعیلیان شام در عصر صلیبی

دکتر عبدالله ناصری (1)

منبع: فصلنامه تاریخ اسلام، شماره 7

جنبش اسماعیلیه پویاترین و قویترین جنبش شیعی در جهان اسلام در قرون میانه بوده است و هنوز هم با رهبری امام وقت خود آقاخان به طور فعال سازماندهی می شود. از زمان خلافت فاطمی در آفریقای شمالی و مصر و امامت نزاری در الموت، اسماعیلیان چالش سیاسی و معنوی بی سابقه ای را با مذهب تسنن و اقتدار و نفوذ حاکمان سلجوقی و خفای عباسی بروز دادند. بخشی از اسماعیلیان نزاری نیز به رهبری شیخ الجبل در شام و در تکاپو با صلیبیون و سلسله های زنگی و ایوبی دعوت اسماعیلی را تداوم بخشیدند. مقاله حاضر به بررسی زندگی بزرگ ترین و شجاع ترین رهبر اسماعیلی شام در قرن ششم هجری - سیزدهم میلادی - به نام راشدالدین سنان اختصاص دارد.

واژه های کلیدی: اسماعیلیان، نزاریان شام، جنگ های صلیبی، صلاح الدین ایوبی، راشدالدین سنان، الموت.

ابوالحسن راشدالدین سنان بن محمد در سال 528 ه' در یکی از روستاهای بصره و از پدر و مادری امامی مذهب زاده شده. در همان جا به کیش اسماعیلی در آمد و رهسپار الموت گشت و مشمول عنایت محمد فرزند کیا بزرگ امید قرار گرفت. (2) کمال الدین بن عدیم حلبی تاریخ نگار شامی معاصر سنان و نیز ابوفراس منیقی که شرح حال رهبر نزاریان شام را به رشته تحریر در آورده، با تفاوت هایی، چگونگی تغییر آیین و مسلک سنان و ورود به الموت و سپس شام را از زبان خود وی چنین نقل می کنند: ((من در بصره بزرگ شده ام. پدرم از معارف شهر بود. در آن جا بود که این عقیده در من رخنه کرد. آن گاه بین من و برادرانم اتفاقی افتاد که مرا مجبور به ترك آنان کرد. بدون زاد و راحله و یا مرکب عزم سفر کردم. راه را در پیش گرفتم و رفتم تا به الموت رسیدم و بدان داخل شدم. حکمران آن کیا محمد بود و او دو پسر به نام های حسن و حسین داشت. او مرا با فرزندان خود به مدرسه فرستاد و در خوراک و پوشاک و مدرسه و پرورش و همه آن چیزهایی که کودک نیازمند آن است با من چنان رفتار نمود که با پسران خویش رفتار می کرد. من در الموت ماندم تا آن که کیامحمد درگذشت و پسرش حسن جانشین او گشت. حسن به من فرمان داد که به شام بروم و من هم چنان که از بصره به الموت عزیمت کرده بودم، از الموت عازم شام شدم. حسن به من نامه و فرمان هایی داده بود. چون وارد موصل شدم در

مسجد نجاران توقف کردم و شب را در آن جا گذرانیدم و سپس به راه خویش ادامه دادم و دیگر در هیچ شهری توقف نکردم تا به رقه رسیدم. برای یکی از رفیقان آن جا نامه ای داشتم. نامه را بدو دادم و او برای من توشه راه فراهم ساخت و اسبی تا حلب کرایه کرد. در آن جا رفیقی دیگر را ملاقات کردم و نامه ای هم بدو دادم. او نیز برایم مرکبی کرایه کرد و مرا به کوه فرستاد. حسن به من فرمان داده بود که در این قلعه بمانم و من در آن جا ماندم تا شیخ ابومحمد رئیس دعوت در کوهستان در گذشت. خواجه علی بن مسعود، بدون فرمان الموت، ولی با موافقت عده ای از رفیقان، به جای او نشست. آن گاه رئیس ابومنصور که از بستگان شیخ ابومحمد بود با رئیس فهد توطئه کردند و کس فرستادند تا خواجه علی بن مسعود را در هنگامی که از حمام بیرون میآمد با کارد زد. پیشوایی در میان آن ها به صورت مشورتی باقی ماند و قاتلان دستگیر و زندانی شدند. آن گاه فرمان از الموت در رسید که قاتل را به سیاست رسانند و رئیس فهد را آزاد سازند. همراه این فرمان پیام و حکمی نیز بود که می بایست بر رفیقان خوانده شود)). (3)

در همین ایام بود که حسن دوم جانشین محمد بن کیا بزرگ، بر بلندهای الموت ظاهر شد. با ظهور حسن دوم که به تعبیر جوینی ((به هر وقت رسوم شرعی و قواعد اسلامی را که از عهد حسن صباح التزام آن نمودی، مسخ و فسخ جایز می داشت))، (4) قیامت اعلام شد؛ ((اکنون قیامت فرا رسید و امروز دیگر روز حساب است نه عمل، و لذا اگر کسی در روز قیامت، حکم شریعت به کار دارد و بر عبادات و رسوم مواظبت نماید، نکال و قتل و رجم و تعذیب بر او واجب تر باشد)). (5)

به قول هاجسن، وی در یکی از روزهای ماه رمضان، در سالگرد شهادت علی(ع) مردم را از اطراف و اکناف به مجمعی که از آن زمان به بعد، عید قیامت نامیده شد فرا خواند. (6) هاجسن در ادامه از زبان رشیدالدین فضل الله می نویسد: ((در هفدهم رمضان سنه تسع و خمسين و خمسائنه بفرمود تا اهالی ولایات خود را در آن روزها به الموت استحضار کردند، در میدان مصلا مجتمع شدند و چهار رایت بزرگ از چهار لون سپید و سرخ و زرد و سبز که آن کار را مرتب کرده بودند، بر چهار رکن منبر نسب کردند و خداوند علی ذکره السلام، جامه سفید پوشید و عمامه سفید، نزدیک نصف النهار از قلعه برون آمد و از دست راست منبر درآمد و به آهنگی هر چه تمام تر بر سر منبر شد و سه بار سلام کرد؛ اول بر دیلمیان که [مرکز جمع بودند] و دیگر به خراسانیان، یا قهستانیان [بر دست راست]، دیگر به عراقیان [بر دست چپ]، و لحظه هایی بر سر پای بنشست و باز برخاست و شمشیر حمایل کرده به آواز بلند گفت: *الا ای اهل العالمین از جن و انس و ملائکه! او بر منبر رفت و آن گاه خطبه ای به لغت عربی ایراد کرد چنان که حاضران دقت آوردند، به این اسم که سخن امام است. و یکی [فقیه را محمد بستی] که بر عربیت آگاه بود بر پایه منبر نصب کرده بود تا ترجمه آن الفاظ به پارسی با حاضران می گفت و تقریر می کرد. و مضمون خطبه بر این منہاج که حسن بن محمد بزرگ امید خلیفه و داعی و حجت ماست، باید که شیعه ما در امور دینی و دنیوی مطیع و متابع او باشند و حکم او محکم دانند و قول او قول ما شناسند و بدانند که مولانا ایشان را شفیع شد و شما را به خدا رسانید و از این نمط فصلی مشیع بر خواند و بعد از انشاد و ایراد، از منبر فرود آمد و دو رکعت نماز عید بگزارد و خوان بنهاد و قوم را بنشانند تا افطار کردند و اظهار رب و نشاط بر رسم اعیاد، و گفت امروز عید است [یعنی عید پایان روزه، که در پایان ماه رمضان است] و از آن گاه باز، ملاحظه هفدهم رمضان را عید قیام خواندندی، در آن روز به راح و راحت و انواع و شغف نمودند و به لہو و*

تماشا تظاهر کردندی)).(7)

هاجسن ادامه می دهد: ((هفتاد روز بعد، در مومن آباد قهستان، انجمن دیگری تشکیل گردید. منبر را به همان سیاق ترتیب دادند و بر آن جا، خطبه و سجد و فصل که حسن فرستاده بود برخواندند. در این خطبه حسن اظهار نموده بود که همان طور که پیش از این، مستنصر خلیفه خدا بر روی زمین بود و حسن صباح خلیفه او، اینک من که حسنم می گویم: خلیفه خدای بر روی زمین منم، خلیفه من این رئیس مظفر است و باید که فرمان او برند و کلام او کلام ما دانند و آن چه او گوید دین و حق دانند. در این مراسم، حسن سه بدعت انقلابی وضع کرد و از آن لحظه باز، این هر سه، به درجات گوناگون مورد قبول اسماعیلیان نقاط مختلف قرار گرفت. نخست آن که: تنها به مقام داعی بسنده نکرد، بلکه خویشتن را خلیفه و فرمانروای منصوب از جانب خداوند اعلام کرد. دو دیگر آن که: به دوران فرمانروایی شریعت خاتمه داد. سه دیگر آن که! صلاهی قیامت در داد و فرا رسیدن پایان جهان را اعلام داشت. هر يك از این اقدامات، جز واپسین آن ها، دل و جرات فراوان می خواست. اقدام وی برای آن که به عنوان خلیفه، در جامعه ای که خلیفه اگر مرتبه امامت هم داشت می بایست از اعقاب و ذریه علی بن ابی طالب (ع) باشد، پذیرفته آید، امری محصل بود. در عوض اقدام دوم او، یعنی پایان دادن به قدرت قانون و برداشتن قاعده شرح از دوش مردم، نه تنها از لحاظ دنیای اسلام که شریعت اساس اخلاق جامعه بود. بلکه از لحاظ خود اسماعیلیان هم که تقوا و ورع قاعده کلی اجتماعی آنان بود، امری دور رس و صعب المنال بود. و بالاخره، تأکید ورزید که پایان جهان نه تنها نزدیک است بلکه عملاً فرا رسیده است و آنان که از صمیم دل به ندای او جواب مثبت داده اند، برای همیشه به زندگی انگیخته شده و آنان که گوش دل خود را به ندای او فراداشته اند، اکنون به داوری فراخوانده می شوند و به درکات عدم سرنگون خواهند گردید. با این سه بدعت، حسن یا مورد ستایش مردم قرار می گرفت یا آلت استهزای آنان می شد؛ و به راستی، مورد ستایش قرار گرفت. معمولی ترین نام وی، که صورت دعا و محمدتی عالی داشت علی ذکره السلام بود)).(8)

به این ترتیب، ((نظریه قیامت)) جایگزین ((عقیده تعلیم)) شد. راشدالدین سنان رهبر نزاریان شام نیز دور قیامت را اعلام کرد. اما جلال الدین حسن نو مسلمان که بدعت حسن دوم را لغو کرد و خود را به اجرای شریعت ملزم داشت و به تعبیر ابوالقاسم کاشانی ((شیعه خود را از الحاد، توبیخ و منع مبذول داشت و بر التزام ایمان و اسلام ساعی و راغب))،(9) فضای جدیدی را در نگرش سایر مسلمانان به اسماعیلیان پدید آورد. البته برخی مانند هامر پورگشتال خاورشناس اتریشی معتقدند که اظهار شریعت گرایی حسن نومسلمان از روی اخلاص نبوده بلکه سیاستی برای تجدید حیات دوباره فرقه بوده است.

هامر معتقد است: ((بنابراین، احتمال قطع و یقین دارد که روی برگردانیدن حسن از کیش اسماعیلی و نومسلمانی او که در همه جا با سر و صدای زیاد تلقی شد و روی بر تافتن وی از الحاد چیزی نبود جز ریا و سالوس و يك نقشه ژرف و حساب شده برای استقرار مجدد عقاید فرقه اسماعیلی، که در نتیجه انتشار بی پروای آن ها اسماعیلیان مورد لعن علمای دین و تکفیر سلاطین قرار گرفته بودند و کسب عنوان شهرداری به عوض منصب خداوندگاری. ژرئوئیت ها هم چون پارلمان آنان را به اخراج بلد تهدید کرد و حکم اضمحلال آن ها از دربار واتیکان صادر شد، وقتی که از همه طرف صدای مجالس و کشورها علیه اصول و سیاست اخلاقی آن ها بلند شد، عقاید خود را در مورد مشروع بودن انقلاب و شاه کشی که بعضی از صاحب نظرانشان از روی

بی خبری و بی احتیاطی بدان اشاره کرده بودند، انکار کردند و علنا اصولی را که باز مخفیانه به عنوان قوانین واقعی فرقه خود بدان عمل می کردند، مردود شمردند)) (10). راشدالدین پس از همراهی با ((الموت)) در اعلان قیامت و استقرار در شام، شروع به تحکیم مواضع و موقعیت نزاریان کرد و قلاع اسماعیلیه را بازسازی نموده و بر تعداد آن ها افزود (11) و بر حفظ کیان نزاری در شام در مقابله با دشمنان سه گانه صلیبی، ایوبی و زنگی تدبیر جدید اندیشید. او ابتدا سفیری به نزد ((آموری)) پادشاه صلیبی بیت المقدس فرستاد و از او تقاضا کرد مالیات هایی که از طرف شهسواران پرستشگاه به نزاریان تحمیل شده را عفو کند و در عوض، نزاریان همراهی با صلیبی ها را علیه نورالدین زنگی تضمین کنند. (12) آموری این پیشنهاد را پذیرفت و قول داد در سفر هیات صلیبی به نزد ((سنان)) یا ((شیخ الجبل)) این تقاضا را محقق سازد. سفیران سنان که در بازگشت از بیت المقدس به سمت شمال شام در حرکت بودند، در نزدیکی طرابلس از سوی شهسواران پرستشگاه که اولاً ادعای فرمان پذیری صرف از پاپ را داشتند و ثانیاً با وعده لغو خراج نزاریان مخالف بودند مورد حمله قرار گرفته و همگی توسط یکی از شهسواران به نام والتر منیلی (مسنیلی) (13) کشته شدند. (14) البته ((آموری)) برای حفظ رابطه دوستانه با نزاریان، شهسواران پرستشگاه را تنبیه کرد و ((به مرشد فرقه فرمان داد تا مرد خطا کار را تسلیم کند، ولی او زیر بار نرفت و بهانه آورد که او را جز به پیشگاه پاپ نزد هیچ کس نخواهد فرستاد تا همو درباره اش داوری کند؛ زیرا جز شخص پاپ دیگری اختیاردار فرقه او نبود. ولی آموری خشمناک تر از آن بود که به اساسنامه فرقه واقعی گذارد. لذا با جمعی از سربازان خود عازم صیدا اقامتگاه مرشد و اصحاب وی شد و به قهر به میانشان رفت و والتر را ربود و در صور به زندان افکند. اسماعیلیان که از اجرای عدالت اطمینان یافته بودند پوزش شاه را پذیرفتند. در این بین، آموری تصمیم گرفت تا از رم انحلال فرقه را تقاضا کند)) (15).

آن گونه که ویلیام صوری گزارش کرده، پس از این تنبیه، انحلال این گروه را از پاپ رم تقاضا کرد. (16) البته با مرگ آموری در سال 570ه' / 1174م، مذاکرات رهبر اسماعیلیان شام با آموری به نتیجه نرسید.

با مرگ نورالدین محمود زنگی در یازدهم و شوال 569ه' / 1174م، (17) که کمی قبل از مرگ آموری پادشاه صلیبی واقع شد و صلاح الدین فرصت یکه تازی در صحنه جنگ صلیب را پیدا کرد، اسماعیلیان نیز نسبت به پادشاه ایوبی بیش تر اندیشه کردند.

صلاح الدین ایوبی و فرمانروای نزاری کوهستان

صلاح الدین ایوبی که با غلبه برفاطمیان مصر در سال 567ه' / 1171م، دولت سنی مذهب خود را در قاهره بنیان گذاری نموده بود، برای تحقق آرزوهایش ناگزیر بود شام را ضمیمه مصر کند. او برادرش سیف الدین موسوم به ملک عادل را در مصر باقی گذاشت و خود در اوایل سال 570ه' / 1174م، روانه شام شد. وی پس از دمشق متوجه دو شهر مهم مرکزی شام، حمص و حماه شد و آن دو را نیز تسخیر کرد. (18) در ادامه به سمت حلب رفت اما در آن جا متوقف شد؛ زیرا اسماعیل فرزند نورالدین زنگی با تدبیر وزیر مشاور اعظم خود ((سعدالدین گمشتکین)) از اسماعیلیان نزاری یاری خواست (19) و نزاریان نیز که صلاح الدین را به علت منقرض ساختن خلافت اسماعیلی مصر دشمن اصلی خود می دانستند در صدد از بین بردن او برآمدند.

نزاریان دو بار قصد ترور سلطان ایوبی کردند؛ يك بار در جمادالثنانی سال 570هـ/دسامبر 1174م. و بار دیگر در ذالقعده سال 571هـ/می 1176م. که هر دو بار ناکام ماندند. (20) (صلاح الدین ایوبی)) به فکر انتقام افتاد و خواست پایگاه های آن ها خصوصا مصیاف را تصرف یا ویران کند، (21) اما با وساطت ((شهاب الدین محمود حارفی)) حکمران ((حماه)) و دایی صلاح الدین، روابط ایوبیان و اسماعیلیان رو به بهبودی نهاد.

درباره علت مصالحه صلاح الدین ایوبی با راشدالدین سنان رهبر اسماعیلیان نزاری شام داستان های زیادی نقل شده است. این حکایات مبالغهآمیز که ظاهرا از زندگی نامه سنان به قلم ابوفراس منیقی و به نام ((مناقب المولی راشدالدین سنان)) گرفته شده بیان گر شخصیت شبه افسانه ای او و ترس صلاح الدین ایوبی از وی می باشد. از مورخان معاصر عرب، ((قدری قلعه چی)) (22) و از تاریخ نگاران اروپایی، ((برناردلویس)) (23) این حکایات را نقل کرده اند. وقتی صلاح الدین نامه ای به سنان نوشت، رئیس اسماعیلیان پاسخ داد: ((نامه تو را از سر تا پای خواندیم و از تهدیدهای زبانی و عملی تو آگاه گشتیم و قسم به خداوند که این شگفتآور است که وزوز مگسی، فیلی را بستوه آورد و یا گزش پشه ای سنگی را آزار رساند. دیگران پیش از تو از این سخنان بسیار گفتند و ما آن ها را نابود ساختیم و کسی نتوانست یاریشان کند. آیا تو حق را نیست خواهی کرد و باطل را یاری خواهی نمود؟ ((و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)). این ها امیدهای باطل و خیال های واهی اند، زیرا اعراض نمی توانند جواهر را نابود سازند؛ هم چنان که نفس و روح را بیماری مضمحل نمی سازد. اما اگر به ظاهر که به وسیله حواس درک می شود بازگردیم و باطن را که به وسیله عقل ادراک می گردد به کنار گذاریم بهترین مثال را در پیغمبر خدا می یابیم که فرمود ((هیچ پیامبری رنجی را که من برده ام نبرده است)). تو می دانی که بر سر اولاد و خاندان و عشیره او چه آمد؛ اما وضع تغییر نکرده و نهضت اسلام شکست نیافته است. سپاس خدای را در آغاز و انجام؛ ما ستم کشیده ایم و ستمگر نیستیم؛ محرومیم و محروم کننده نیستیم؛ چون ((جأ الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا)). تو از جنبه خارجی کار ما آگاه و صفت مردان ما را می شناسی و می دانی آن ها چه کارهایی را می توانند در يك لحظه انجام دهند و چگونه مرگ را به آغوش باز می جویند؛ ((قل فتمنوا الموت ان کنتم صادقین)). يك ضرب المثل عامیانه می گوید: ((آیا بط را از طوفان بیم می دهی)). آماده بلا باش و جامعه برای مقابله با مصیبت در برکن، زیرا من تو را در میان یارانت شکست می دهم و از تو در خانه ات انتقام می ستانم، و تو چون کسی خواهی بود که نابودی خود را در خود دارد؛ ((مادلك على الله بعزیز)). وقتی که این نامه ما را می خوانی از ما بر احتیاط باش و در کارهایت جانب اعتدال را رعایت کن و ابتدای سوره ((نحل)) و انتهای سوره ((ص)) را بخوان)). (24)

لویس ادامه می دهد: حیرت انگیزتر از این، داستانی است که کمال الدین از زبان برادرش نقل می کند: ((برادرم، که خدای بر او رحمت کند، به من گفت که سنان رسولی به نزد صلاح الدین که خدایش رحمت کند، فرستاد و به وی فرمان داد که پیغام را فقط در خلوت با صلاح الدین در میان گذارد. صلاح الدین دستور داد تا وی را جست و جو کنند و چون چیز خطرناکی با او ندیدند صلاح الدین مجلس را خلوت کرد و جز چند نفر با او نماند و از رسول خواست تا پیام خود را بگوید؛ اما رسول گفت خداوند من به من فرمان داده است که پیغام او را فقط در خلوت با تو بگویم صلاح الدین فرمان داد که همه جز دو نفر از مملوکان بیرون رفتند. آن گاه گفتند کنون پیغام

خود بگوی. رسول گفت: به من گفته اند که پیام را جز در خلوت نگذارم صلاح الدین گفت این دو نفر مرا ترك نمی گویند، خواهی پیامت را بازگویی و خواهی بازگرد. رسول گفت: چرا این دو تن را چون بقیه بیرون نمی فرستی؟ صلاح الدین گفت: من آن ها را چون پسران خود می دانم و من و آن ها از یکدیگر جدایی نداریم. آن گاه رسول رو به دو نفر مملوک کرد و گفت: اگر من به نام خداوندگار خود به شما فرمان دهم که این سلطان را بکشید آیا خواهید کشت؟ آنان پاسخ دادند: بلی و شمشیرهای خود را از نیام برکشیدند و گفتند: فرمان ده تا به جای آوریم. سلطان صلاح الدین، که خدایش رحمت کناد، متحیر ماند و رسول حضرت سلطان را ترك کرد و آن دو مملوک را با خود برد و از آن زمان به بعد صلاح الدین، که خدایش رحمت کناد، متمایل به صلح با سنان شد و با وی روابط دوستانه برقرار ساخت. و الله اعلم. (25)

برخلاف روابط حسنه ایوبیان و اسماعیلیان، اتابکان زنگی که هنوز بر حلب مسلط بودند با اسماعیلیان روابط خصمانه ای داشتند. اسماعیل زنگی در سال 575ه'1179م. روستای حجیره نزدیک حلب را که از پایگاه های نزاریان بود اشغال کرد و ((سنان)) که خواستار عقب نشینی اتابک زنگی از روستا شده و جوابی نشنیده بود به شهر حلب حمله کرد و بازار آن را به آتش کشید. (26) حدود دو سال پیش از این نیز ((شهاب الدین ابوصالح بن عجمی)) وزیر اسماعیل زنگی را ترور کرده بود. (27)

روابط اسماعیلیان با صلیبی ها نیز به ظاهر خصمانه بود. در ماه های آخر عمر سنان، کنراد دومونفرا که به تازگی منصب پادشاهی اورشلیم را عهده دار شده بود به دست دو تن از فدائیان اسماعیلی در شهر صور کشته شد. (28) تاریخ نگاران معاصر اروپایی علت این ترور را غارت محموله يك کشتی متعلق به ((سنان)) و به دریا انداختن مردان کشتی توسط کنراد می دانند. (29)

ابن اثیر علت ترور کنراد را این گونه بیان می کند:

((و کان سبب قتله إن صلاح الدین راسل مقدم الاسماعیلیه، و هو سنان، و بذل له إن یرسل من یقتل ملك انكلتار، و ان قتل المرکیس فله عشره آلاف دینار، فلم یمكنهم قتل ملك انكلتار، و لم یره سنان مصلحه لهم لئلا یخلو وجه صلاح الدین من الفرنج و یتفرغ لهم، شره فی إخذ المال، فعدل الی قتل المرکیس، فإرسل رجلین فی ذی الرهبان، و اتصلا بصحاب صیدا و ابن بارزان، صاحب الرمله، و كانا مع المرکیس بصور، فإقاما معهما سته إشره یظهران العباده، فإنس بهما المرکیس، و وثق بهما، فلما كان بعد التاریخ عمل الاسقف بصور دعوه للمرکیس، فحضرها و إكل طعامه و شرب مدامه و خرج من عنده، فوثب علیه الباطنیان المذكوران، فجرحاه جراحا وثیقه، و هرب إحدهما و دخل کنیسه یختفی فیها، فاتفق إن المرکیس حمل الیها لیشد جراحه، فوثب علیه ذلك الباطنی فقتله، قتل الباطنیان بعده)). (30)

عمادالدین کاتب اصفهانی تاریخ نگار دربار صلاح الدین نیز در کتاب ((الفتح القسی فی فتح القدس)) چنین گفته است ((کنراد را اسقف صور برای مهمانی دعوت کرده بود. او هم بآن که نگران شود که دیگر هرگز فردا را نخواهد دید در آن مهمانی شرکت کرد. پس از آن که در آن جا حسابی خورد و نوشید خیلی خوش و سرحال از خانه میزبان رفت و سرگرم سوار شدن بر اسبش بود که دو تن با ضربه چاقو به او حمله ور شدند و او را بی هوش و بی جان بر روی زمین رها کردند. یکی از مهاجمان پس از کشتن این موجود حقیر به کلیسایی در آن نزدیکی رفت. مارکی که هنوز نفس می کشید خواهش کرد که او را به کلیسا ببرند، اما قاتل باز هم به او

حمله برد و چندان او را زد تا تبدیل به يك توده خون آلود شد. وقتی که آن دو قاتل را گرفتند، گفتند از این که اسلحه دست خدا بوده اند به خود می بالند. آنان گفتند از ((فدائیان)) اسماعیلی هستند. از آنان پرسیده شد که چه کسی شما را برای ارتکاب این جنایت به کارگرفته است. آنان نام پادشاه انگلیسی را بردند. آنان را پیش از آن که بمیرند به شدت شکنجه دادند)).(31)

اگر گزارش استیفن رانسیمان درباره عذرخواهی اسماعیلیان از جانشین کنراد درست باشد باید پذیرفت که تنها علت ترور پادشاه اورشلیم ضرورت تثبیت و تحکیم موقعیت در شام بوده است. رانسیمان چنین آورده است: ((هانری چون عزم شمال کرد، فرستادگان اسماعیلی به حضورش آمدند. پیر کوهستان، یعنی شیخ سنان، اخیرا در گذشته بود و جانشین او مایل به تجدید عهد مودتی بود که سابقا میان این فرقه و فرنگان حکم فرما بود. وی به خاطر قتل کنراد پوزش خواست و هانری بخشایش گناه ایشان را آسان دید. پیشوا هانری را به قرارگاه خود کهف دعوت کرد و آن جا بر فراز کوهسار ناهموار نصیری، هانری را بی دریغ پذیرایی کردند و مریدان بر سر اجرای فرمان پیر، آن قدر نمونه نشانش دادند تا خود به تمنا درخواست که بس کنند هانری سرانجام گرانبار از هدایای بی دریغ اسماعیلیان قلعه شان را ترك گفت، در حالی که دوستانه وعده اش داده بودند از دشمنان خویش هر آن کس را که نام برد، بی تامل خواهند کشت)).(32)

دکتر ناصح احمدمیرزا در رساله دکتری خود با نام ((اسماعیلیان شام در دوره جنگ های صلیبی)) تحقیقی خواندنی از شخصیت سنان، مناسبات او با نزاریان الموت و نیز روابط او با صلاح الدین ایوبی ارائه می دهد که خلاصه آن عینا نقل می شود:(33)
((به نظر می رسد درباره تاریخ تولد سنان و مسأله انتصاب او به عنوان نماینده الموت در سوریه قبل یا بعد از ورودش به سوریه اطلاعات خاصی در دست نباشد. اگر چه خوشبختانه تعدادی از نسخ خطی اسماعیلیان سوریه اخیرا روشن کرده است که سن سنان در زمان مرگش حدود 58 یا 60 سال و تولدش در سال 530ه'1135/م. یا 528ه'1133/م. بوده که احتمالا تاریخ اخیر صحیح است.

اطلاعات اندکی درباره محل تولد سنان و خانواده اش در دست است. جغرافی دان معروف، یاقوت حموی، بیان می کند که او از بومیان عفرالسندون، دهکده ای بین واسط و بصره که اکثرا فرقه های شیعه در آن جا ساکن بودند، می باشد، مطالب و نوشته های منابع غیر اسماعیلی درباره محیطی که سنان سال های اولیه زندگی را در آن جا گذرانده مشخص می کند که والدینش شیعه دوازده امامی بودند. منابع اسماعیلیه سوریه اظهار می دارند که سنان تا زمان انتصابش به عنوان نماینده امام الموت در سوریه مسوول دعوت اسماعیلیان در عراق بوده است. بعضی از این منابع نوشته اند که او وابستگی خانوادگی با امامان اسماعیلیه داشته است. در حالی که دیگران فراتر رفته و اظهار می دارند که او خود امام واقعی بوده است. سنان خود گفته است قبل از اولین انتصابش به عنوان داعی منطقه بصره، يك دوره الهیات و فلسفه اسماعیلی در مدرسه حسن بن محمدبن علی در الموت، گذرانده است. نمی توان به آن چه سنان در کنار مطالعه اصول (دکترین) اسماعیلیه در الموت انجام داده و آن چه واقعا در آن زمان در مرکز آن قلعه بزرگ اسماعیلیه اتفاق افتاده بود پی برد. تنها چیزی که قطعی است این است که در طی اقامتش در الموت با حسن دوم (علی ذکرة السلام) دیدار

کرد و بعداً وی او را برای جانشینی داعی ابومحمد به سوریه فرستاد. سنان حدود سال 556ه'1160م. به سوریه منتقل شد. کمال الدین توصیف جالبی از مراحل مختلف سفر سنان به سوریه نموده است. گزارش شده است که سنان از طریق موصل در شمال عراق و رقه در مرز بین سوریه و عراق به حلب که در آن وقت تحت فرمانروایی نورالدین محمودبن زنگی بوده رسیده است. حلب در آن زمان هنوز در دسترس داعیان اسماعیلی که در گذشته اغلب به هیأت تاجر به آن شهر میآمدند نبود. سنان هیچ مشکلی در برخورد هایش در پایتخت زنگیان نداشت و اگر سال 558ه'1162م. تاریخ ورود او به سوریه بوده باشد، در زمانی که نورالدین در شهر در حال جنگ علیه صلیبی ها بوده، به حلب آمده است و ممکن است سنان مدتی برای آشنایی با امور اسماعیلیه در شمال سوریه مانده باشد، تا این که دستور تازه ای از الموت به او رسیده که به سوی پایگاه های اسماعیلیه در سوریه مرکزی حرکت کند. ابوفراس نصر بن جوشن، از ساکنان المنیقه، در گزارش سال 724ه'1324م. اظهار می دارد که سنان به مصیاف رسیده و بدون این که هویت واقعی خود را آشکار سازد مدتی آن جا ماند و بعد از آن جا به دهکده ای نزدیک الکهف، دژی که اقامتگاه داعی الدعاه اسماعیلیه ابومحمد بود، رفت. طبق اظهارات ابوفراس، سنان می بایستی هفت سال منتظر مانده باشد؛ درست تا زمانی که ابومحمد در بستر مرگ بود. سنان مدارکش را نزد او به عنوان رهبر جدید فرستاد. اگر علت ورود سنان به مصیاف و حوادث و وقایعی که پیش از به عهده گرفتن نهایی رهبری او درست باشد این احتمال وجود دارد که سنان توسط پدر حسن دوم (علی ذکره السلام) به سوریه فرستاده شده و بعداً پسرش عنوان داعی را برای او تأیید و تنفیذ نموده است. این قبول مسوولیت باعث شد که سنان پیش از سال 558ه'1161م. به سوریه برسد. هیچ مدرکی در دست نیست که نشان دهد امامان الموت تا چه مقدار قدرتشان را اعمال می کردند. ما این احتمال را ترجیح می دهیم که سنان بعد از جانشینی حسن دوم در سال 558ه'1162م. منصوب شده است. شاید ابوفراس در بیان این مطلب که سنان قبل از این که به طور علنی مأموریت واقعی خود را آشکار کند هفت سال در سوریه اقامت داشته، مرتکب یک خطای ریاضی شده است و این امر که او از ملاقات هایش با گروه های اسماعیلیه به ابومحمد اطلاع نداده است شك برانگیز است. آیا او منتظر پیشرفت های بعدی در الموت بود، یا این که مطالعاتی مقدماتی در مورد موقعیتش در سوریه را انجام می داده است؟ به هر حال، این احتمال به نظر می رسد که سنان در سال 558ه'1162م. به سوریه رسیده و بعد از بررسی های مقدماتی، در سال 560ه'1164م. جانشینی ابومحمد را به عهده گرفته است. مرگ ابومحمد پایان زندگی رهبری که نام و فعالیت هایش در تاریخ اسماعیلیه سوریه مبهم باقی مانده است را به خاطر می آورد. احتمالاً او سهم مهمی در محکم کردن موقعیتشان در حلب و جبل السماق داشته است. بعد از قتل عام اسماعیلیه دمشق در سال 523ه'1129م، اسماعیلیان يك سوم از افراد خود را روانه سوریه مرکزی کردند. ظاهراً در منابع فقط نام های داعیان اسماعیلیان در رده های پایین تر ذکر شده است؛ در حالی که به نظر می رسد ابومحمد در پشت صحنه حوادث پنهان است. در طی آخرین دهه رهبری ابومحمد، ضعف و ناتوانی، عدم سازماندهی و تفرقه در بین جماعت اسماعیلیه سوریه نمایان شد. بسیاری از اسماعیلیان نه تنها برای تقویت دعوتشان، بلکه برای امرار معاش، به شهرهای مجاور حماه، حمص و حلب مهاجرت کردند. خاک منطقه اسماعیلیان

حاصل خیز نبود و آن‌ها اکثراً در چراگاه‌ها زندگی می‌کردند. این وضعیت با قتل ریموند دوم کنت طرابلس، در حدود سال 546ه'1151م. بدتر شد؛ زیرا سواران پرستشگاه آن‌ها را به پرداخت خراج مجبور نمودند. عامل دیگری که باعث تضعیف دعوت اسماعیلیه شد، مشاجرات و اختلافات شخصی میان اسماعیلیان بود که بر مشکلات می‌افزود. بعد از قبول رهبری سنان و تلاش‌های او برای تحکیم موقعیت اسماعیلیان و حل مشکلات متعدد داخلی، اتفاقات مهمی به وقوع پیوست. هدف اصلی سیاست خارجی سنان دفاع از قلمرو و حاکمیت اسماعیلیه، مسلمانان سنی و همسایگان صلیبی بود. مسأله دیگری که نیاز به تأمل دارد روابط سنان با الموت، به خصوص بعد از اعلام قیام توسط حسن دوم در سال 560ه'1164م. می‌باشد.

سنان بعد از کسب مقام رهبری، با مشکلات بسیاری روبه‌رو شد. جلب حمایت مردم در سال‌های اولیه چندان آسان نبود. شیخ العراق دیروز که زاهدانه و با عبادت و ریاضت زندگی می‌کرد، اکنون مجبور بود در مورد نیازهای واقعی مردم بیندیشد و آن‌ها را از این که به راحتی طعمه دشمنانشان بشوند نجات دهد. وی برای رویارویی با خطرات بیرونی، شروع به سازماندهی مجدد افراد خود نمود. او به خطر شخصیت قدرتمند و هوش سرشارش قادر بود اختلاف و نفاق داخلی را که وحدت اسماعیلیه را به خطر انداخته بود برطرف سازد.

سنان تقریباً در تمامی این اهداف و در ایجاد امنیت برای موقعیت خویش موفق بود. او در جمع‌آوری اطلاعات محرمانه از دربار شاهان و شاهزادگان، فدائیان ورزیده‌ای داشت و سیستم ارتباطی کاملی را سازماندهی کرده بود. استفاده کامل از کیبوترها و پیام‌های رمزدار که با آن‌ها فرماندهان دژهای مختلف اسماعیلیه اطلاعات مربوط به طرح‌ها را از هرگونه تهدید احتمالی حفظ می‌کردند، از ویژگی‌های وی بود.

سنان هم‌چنین در کنار سازماندهی و آموزش گروه‌های مختلف فدائیان، دو قلعه اسماعیلیه، یعنی رصافه در چهار مایلی جنوب مصیاف و خوابی در چهار مایلی جنوب کهف، که در حمله دشمنان یا در اثر بلایای طبیعی خراب شده بودند را مجدداً بنا کرد. او هم‌چنین به شمال نظر داشت و با تدبیر جنگی، به علیقه که در هشت مایلی شمال شرقی منطقه حمله‌ناپذیر و غیر قابل تسخیر المرقب و قصر معروف آن بود حمله کرد.

کلیه قلعه‌هایی را که او به تسخیر خود درآورد، از موقعیت استراتژیک بالایی برخوردار بودند؛ قلعه‌هایی چون مصیاف، الکهف، قدموس و علیقه. مصیاف در حاشیه شمالی جبل بهرا قرار داشت که همانند پنجره‌ای گشوده در خدمت حاکمان مسلمان حماه و حمص بود. هم‌چنین، الکهف، قلعه‌ای بود که سنان قادر بود از آن به طرطوس و دیگر قلعه‌های صلیبی دست پیدا کند. قلعه القدموس در غرب و علیقه نیز در شمال غرب قرار داشت.

روابط با الموت

با استفاده از مدارک موجود روشن می‌گردد که الموت هیچ نقش مهمی را نه در مسایل داخلی اسماعیلیان شام و نه در روابط با صلاح‌الدین و صلیبی‌ها، ایفا نکرده است.

منابع در مورد نقش الموت در روابط سنان با مسلمانان و صلیبی‌ها ساکت می‌باشند، اما نمی‌توان از این سکوت پی برد که جنبش جدایی طلبانه‌ای علیه الموت در میان اسماعیلیان سوریه وجود داشته است سکوت می‌توانست به گونه‌های متفاوت تفسیر شود. اولیای امور در الموت اطمینان کامل به توانایی سنان در اداره مور اسماعیلیان سوریه داشتند و در نتیجه، نیاز به هیچ

دخالته نمی دیدند. این دلیل نیز ممکن است ساده لوحانه باشد که وقایع نگاران اطلاعات نداشتند؛ چون حفظ اسرار، قاعده اصلی اسماعیلیان بود. اما مسأله ای که وقایع نگاران و هم چنین شاگردان اسماعیلیه با آن مواجه هستند، روابط سیاسی سنان با الموت نیست، بلکه موقعیت مذهبی او بین پیروان شامی خود می باشد. در مناقب ابوفراس با این که تعریف و تمجید زیادی از سنان به خاطر دلیری و قدرت تله پاتی و دانش او شده است، اما، این نتیجه را به دست نمی دهد که شامیان، سنان را امام می دانستند در واقع، ابوفراس به او عنوان نماینده (نایب) امام الموت می دهد. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که منابع اسماعیلیه در طی قرون چهارده و پانزده میلادی تألیف و گردآوری شده اند. اسماعیلیان شام تحت تأثیر نوشته های صوفیانه محی الدین بن عربی، جلال الدین رومی و دیگران بوده اند، اگر چه بعضی عقاید صوفیه توسط نویسندگان اسماعیلیه مورد انتقاد قرار گرفته است. ابوفراس در کتاب خود بیان می کند که باید صوفیان را به عنوان حکیمان و گیرندگان ((نور)) پیامبر شناخت. نکته دیگر که ممکن است بر این ابهام بیفزاید، موقعیت سنان به عنوان ((مولی)) بود که فقط به امامان داده نمی شد. اخیراً تاریخ نویس اسماعیلیه، عارف تامر، چند مقاله در حمایت از این دیدگاه که پیروان سنان به عنوان يك امام به او نظر داشتند و معتقد بودند او هفتمین امام از سلسله امامان بوده به چاپ رسانده است.

شاعری به نام مزید حلی اسدی که معتقد است دوست ملك الشعرا سنان بوده در کلمات قصار خود سنان را با عناوینی که معمولاً مختص امامان بود خطاب کرده است. عارف تامر می نویسد: سنان یکی از امامانی بود که در سوریه زندگی می کرد و مصیاف را به عنوان ((خانه دارالهیجره)) برگزید. وی ادامه می دهد: ((سنان گفت که او رداى امامت را از حسن دریافت کرده است و آن را به حسن واگذار خواهد کرد)).

طبق گفته عارف تامر، جانشین سنان در دوره امامت، حسن سوم بوده است؛ (جلال الدین حسن نومسلمان). منابع غیر اسماعیلیه در این مورد که آیا سنان امام بوده یا نه؛ مطلبی بیان نکرده اند. جهان گرد مسلمان اندلسی، ابن جبیر، می گوید: سنان همانند خداوند رفتار می کرده است. هم چنین، ابن خلکان، اسماعیلیان را ((سنانی)) می نامد. منابع دیگر عربی به او عنوان مقدم (فرمانروا)، رئیس یا صاحب دعوت می دهند.

منابع عربی و غربی عموماً این عقیده را که اسماعیلیان سوریه به الموت وابسته ماندند را پرورش می دهند. طبق این نظریه، سنان نماینده الموت می باشد. تا زمان راشدالدین سنان، دعوت اسماعیلیه سوریه توسط داعیان محلی یعنی حاکم منجم، ابوطاهر، بهرام و ابومحمد انجام می شد. به نظر می رسد این داعیان کاملاً به الموت وابسته بوده اند.

سنان که از توانایی های زیادی برخوردار بود به عنوان سازمان دهنده و رهبر، حجت امام اسماعیلی بود که او را به رهبری اسماعیلیان سوریه فرستاد. او موفق شد سازمان دعوت سوریه را از حالت ضعیفی که گریبان گیر آن بود خارج سازد. سنان هم چنین داعیان و نیز تعداد زیادی از دوستان خود که قبلاً او را در ملاقات های مکرر در قلعه های اسماعیلیه همراهی می کردند مجبور به همکاری با خود نمود. سازمان دعوت سوریه با رهبری او دیگر فقط يك شاخه و شعبه نبود، بلکه به عنوان دعوتی مستقل تلقی می شد.

روابط سنان با صلاح الدین ایوبی بعد از آزاد سازی ادسا یا رها توسط عمادالدین زنگی در دسامبر 1144م، جنگ دوم صلیبی آغاز شد که با شکست کامل آن ها همراه بود. در مارس 1154م، نورالدین دمشق را تصرف کرد. در مصر حکومت فاطمی به مرحله نهایی خود رسیده بود. خلیفه الفاضل در سال 556ه'1160م، مرد و در پی يك منازعه میان وزیران، شاور وزیر فاطمی، از نورالدین کمک خواست و او نیز شیرکوه را به مصر فرستاد. شیرکوه که عموی صلاح الدین بود، قدرت را به شاور برگرداند، اما شاور از پرداخت خراج تعیین شده امتناع ورزید و به صلیبی ها پناه برد. او توانسته بود سیاست دوگانه اش را با تردید و دو دلی ادامه دهد. در سال 563ه'1167م، نورالدین برای بار دوم در امور مصر دخالت نمود و در این هنگام، مناطق قلمرو فاطمیان توسط شیرکوه مورد حمله و تاخت و تاز قرار گرفت.

روابط بین سنان و نورالدین به خاطر سوءظن و بدگمانی هایی که او از هم دستی اسماعیلیان سوریه با صلیبیون پیدا کرده بود و نیز به علت فعالیت های غیر دوستانه شان در حلب و تلاش های بی وقفه برای تصرف قلعه های بیش تر، تیره بود، ولی نورالدین رهبری هیچ عملیات تهاجمی بزرگی را علیه اسماعیلیان شام بر عهده نگرفت، هر چند گزارش هایی وجود دارد که نامه های تهدیدآمیزی بین او و سنان مبادله شده است و شایعاتی مبنی بر برنامه ریزی او در حمله به قلمرو اسماعیلیه به گوش رسیده است.

مرگ نورالدین و پادشاه بیت المقدس، آموری اول، در سال 1174م، باعث شد که صلاح الدین فرصت یابد تا با يك درخواست فوری از طرف فرمانده دمشق، در روز سه شنبه 30 ربیع الثانی سال 570ه'1174م، با این ادعا که آمده است تا از پسر یازده ساله نورالدین و جانشین او ملک صالح در برابر تعرض های پسر عموهایش که در موصل حکومت می کردند حمایت کند، وارد دمشق شود.

دو تلاش بی نتیجه برای ترور صلاح الدین صلاح الدین از دمشق به طرف حمص که آن را بدون قلعه اش تصرف کرده بود حرکت کرده و رهسپار حلب شد و برای اولین بار آن جا را محاصره نمود. در خلال این محاصره بود که سنان در جواب به درخواست نایب السلطنه حلب، سعدالدین گمشتکین، فدائیانش را برای کشتن صلاح الدین فرستاد. این تلاش که در جمادالثانی سال 560ه' / دسامبر- ژانویه 1174م، رخ داد، توسط امیری به نام خمارتکین خنثی شد.

دومین تلاش برای ترور او حدود يك سال بعد و در 11 ذی القعدة 571ه'22 / مه 1176م، رخ داد، و آن زمان بود که صلاح الدین منطقه عزاز در شمال حلب را تصرف کرد. اما او به خاطر زرهی که بر تن داشت جان به در برد و با جراحات کمی که برداشته بود فرار کرد.

سوالی که در این رابطه وجود دارد این است که انگیزه این دو تلاش در مورد صلاح الدین چه بوده است؟ آیا طبق گفته منابع عربی، انگیزه این بود که گمشتکین سنان را تحریک کند تا علیه صلاح الدین عمل نماید؟ به نظر نمی رسد سنان فقط به عنوان حامی حاکمان حلب عمل کرده باشد، و یا مطیع دستوراتشان بوده و با قبول رشوه از آن ها هر عملی را انجام می داده است. بدرفتاری صلاح الدین نسبت به خانواده فاطمی پس از انقراض آن ها در مصر، باعث خشم تمام

اسماعیلیان نزاریه و مستعلویه شد. هم چنین صلاح الدین به يك مبارزه سیستماتیک دست زد که از نفوذ اسماعیلیه در مصر جلوگیری می کرد. او کتابخانه های غنی فاطمیان را از بین برد و نهادهای سنی مذهب را ایجاد نمود. به علاوه، با جاه طلبی آشکار، حکومت مصر - سوریه را تحت فرمانروایی خود بازآفرینی کرد. بدین ترتیب، افزایش قدرت يك حاکم ضد اسماعیلی در سوریه حتمی بود و این منشا نگرانی اسماعیلیان سوریه بود. نویسنده گمنام بیت الدعوه چنین بیان می دارد که سنان به سرعت، یکی از فدائیانش به نام حسن اکرمی العراقی را به مصر فرستاد و او در آن جا دشمنی ای را همراه با نامه تهدیدآمیزی نزدیک رختخواب صلاح الدین بر زمین گذاشت. برنارد لویس اظهار می دارد که تلاش سنان در کشتن صلاح الدین به خاطر حمله و تجاوز علیه مسلمانان در سال 570ه'1174م. بوده است طبق نظر سبطین جوزی، در آن سال يك فرقه سنی مذهب به نام نبویه مناطق ((الباب)) و ((برعه)) را غارت کرد و صلاح الدین از این اغتشاش به وجود آمده استفاده کرد و يك گروه مهاجم را برای حمله به دهکده های سرمین، معره و جبل السماق فرستاد تا این مناطق را غارت کنند.

محاصره مصیاف

صلاح الدین بعد از تصرف عزاز در 14 ذوالحجه 571ه'24/ژوئن 1176م. روانه مناطق اسماعیلیه شد و در مسیر خود در مصیاف نزدیک حلب، منزل کرد. احتمالاً محاصره مصیاف در محرم 572ه'1176م. رخ داده است و به نظر نمی رسد که بیش از يك هفته به طور انجامیده باشد. ظاهراً سنان طی يك نقشه حساب شده، در مدت محاصره خارج از مصیاف بوده است. صلاح الدین ایوبی بعد از کشمکش های جزئی با اسماعیلیان، از محاصره مصیاف دست کشید. منابع، دلایل متفاوتی را برای عقب نشینی صلاح الدین از مصیاف ذکر کرده اند؛ اما همه تاریخ نگاران متفقند که این عقب نشینی از طرف رئیس حماه و دایی صلاح الدین، شهاب الدین محمد بن تکش انجام پذیرفت، اگر چه روشن نیست که صلاح الدین یا سنان کدام يك تقاضای میانجی گری از حاکم حماه کرده اند. بنا به گفته نویسنده اسماعیلی، ابوفراس، صلاح الدین ناگهان از خواب بیدار می شود و در رختخوابش خنجر می خورد. همراه با نامه تهدیدآمیز می یابد و بدون ترس و بدون قدردانی از سنان که زمانی می توانسته او را بکشد ولی این کار را نکرده است، بنا به نصیحت دیگران در صدد مصالحه با سنان برمیآید. در میان منابع دیگر که در مورد عقب نشینی صلاح الدین از مناطق اسماعیلیه سخن گفته اند، ابن ابی طیء و ابوشامه واقع بینانه ترین توضیحات را در این مورد ارائه داده اند. ایشان بیان می کنند که تحریکات نظامی صلیبی ها در جنوب بعلبک و در بقاع، رهبر سنی را متقاعد کرد که تهدید صلیبی ها مهم تر و ضرورتر می باشد. رئیس حماه، شهاب الدین حارمی، می بایست دلایلی برای اجتناب از تحریک خشم و کینه همسایگان غربی، اسماعیلیه، داشته باشد؛ اما به هر حال، دلایل عقب نشینی منطقی بود. ابن اثیر علت عقب نشینی وی را خستگی لشکریان او دانسته است. منابع اسماعیلیه از این نیز فراتر رفته و می گویند: فداییان اسماعیلیه در نبرد تاریخی و افتخارآمیز حطین در نزدیکی طبریه در سال 583ه'1187م. به نفع صلاح الدین و علیه صلیبی ها شرکت جسته اند.

اگر چه دشمنی های آشکار بین سنان و صلاح الدین، بعد از عقب نشینی از مصیاف پایان

پذیرفت، اما روابط اسماعیلیان و حاکمان حلب وارد يك دوره سخت گردید. یکی از وزیران ملك صالح به نام شهاب الدین ابوصالح بن الاعجمی در 31 آگوست 1171م. به قتل رسید و این قتل به اسماعیلیان نسبت داده شد. ملك صالح بررسی و تحقیقی انجام داد و اظهار نمود که سعدالدین گمشتکین نامه ای جعلی به امضای صالح و به اصرار و تحریک اسماعیلیان برای آن ها فرستاد و در آن نامه خواستار ترور وزیر خود شد. گمشتکین مجرم شناخته شد و سرانجام توسط دشمنانش به هلاکت رسید.

حادثه اصلی دیگر که بر روابط سنان و حاکمان حلب تأثیر گذاشت سوزاندن بازارها در حلب در سال 575ه/1179م. بود که به اسماعیلیه نسبت داده شد.

سنان و صلیبیون

اغلب دژهایی که اسماعیلیان در کوه بهرا تصرف کرده و یا خریداری نمودند، قبلاً در دست صلیبیون قرار داشت. در سال 1142 یا 1145م. فرمانروایی طرابلس قلعه معروف حصن الاکراد یا قلعه الحصن در 25 مایلی مصیاف را به شهسواران مهمان نواز سپرد. اگر چه دفرمری اظهار می دارد که حملات صلیبی ها به مناطق اسماعیلیه به خون خواهی از حاکم طرابلس در سال 1151 بود ولی آن ها بعد از توافق اسماعیلیان نسبت به پرداخت خراج سالانه به فرمانده سواران معبد، حملات خود را متوقف نمودند.

سنان به امید آن که از پرداخت خراج های سالانه به شوالیه ها معاف شود در جستجوی ارتباط و نزدیکی با پادشاه صلیبی بیت المقدس بود. مذاکرات با پادشاه بیت المقدس، اموری اول، در سال 1172 یا 1173 شروع شد و به نتیجه رسید. آموری موافقت کرد که پرداخت خراج لغو شود، اما این امر باعث نارضایتی شوالیه های معبد شد و به همین دلیل، سفیر سنان در راه بازگشت از بیت المقدس توسط آنان به قتل رسید.

ویلیام صوری گزارش می کند که سفیر سنان پیشنهاد کرد که مسیحیت را قبول کند. احتمال دارد که سفیر اسماعیلیان به پادشاه بیت المقدس درباره نزدیکی دیدگاه های دینی شان با عقاید مسیحیت چیزی گفته باشد.

به نظر می رسد بعد از مرگ آموری اول در سال 1174م. و عقب نشینی ارتش صلاح الدین از مناطق تحت تسلط خود، اسماعیلیان سوریه سلاح خود را به طرف صلاح الدین نشانه رفتند. ظاهراً بعد از مرگ سنان دوباره روابط اسماعیلیان و صلیبی ها بهبود یافت. گزارش شده است که جانشین سنان در مسیر حرکت خود از عکا به انطاکیه با پادشاه بیت المقدس و همسر بیوه کنراد، هنری شامپانی، ملاقات کرده است.

بزرگ ترین رهبر اسماعیلیان، راشدالدین سنان، ملقب به شیخ الجبل، در سال 589ه/1193م. درگذشت. ابن جوزی تاریخ وفات وی را سال 558ه/1192م. ذکر کرده و از او به عنوان مردی دانشمند، سیاستمدار و با نفوذ یاد می کند. البستان الجامع آورده است که سنان رئیس اسماعیلیان در سال 589ه/1193م. درگذشت. منابع دیگر اظهار می دارند که پیروان سنان او را به منزله خداوند تلقی می کردند و ابن خلکان طرف داران او را سنانیه می نامد.

در منابع غیر اسماعیلیه، نشانه هایی وجود دارد که موید این مطلب است که سنان در الکهف یا قدموس دفن شده است؛ اما عارف تامر در مقاله ای بیان می کند که قبر او در جبل مشهد که سابقاً اغلب اوقاتش را در آن جا به عبادت و ستاره شناسی سپری می کرده، می باشد.

دو پیشوای ایوبی و نزاری یعنی صلاح الدین و سنن در يك سال (34) از دنیا رفتند و جانشینان آن دو بر حفظ روابط دوستانه اصرار داشتند.

پی نوشت ها:

1. استادیار کتابخانه ملی
2. یوسف ابوالمحاسن (ابن تغریبدری)، النجوم الظاهره فی ملوک مصر والقاهره (قاهره، دارالکتب المصریه، 1375ه' ج 6، ص 117).
3. نقل از: فرهاد دفتری، افسانه های حشاشین یا اسطوره های فدائیان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره ای (تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، 1376ش) ص 158-159.
4. علاء الدین عطاملک بن محمد جوینی، تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد قزوینی (تهران، انتشارات دنیای کتاب، 1375ش) ج 3، ص 225.
5. همان، ص 238.
6. ک.س. هاحبسن، فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره ای (چاپ سوم: تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، 1369ش)، ص 199.
7. همان، ص 199-255.
8. همان، ص 199-251.
9. ابوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی، زبده التواریخ، به کوشش محمد تقی دانش پژوه (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1366ش)، ص 214.
10. نقل از: فرهاد دفتری، همان، ص 177-118.
11. احمد بن علی قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعه الانشیا، (قاهره، وزاره الثقافه و الارشاد و القومی و الموسسه المصریه العامه للتالیف و الترجمه و الطباعه و النشر، بی تا) ج 4، ص 147؛
شیخ الربوه. گزیده نخبه الدهرفی عجائب البر و البحر، به اهتمام عبدالرزاق الاصر (دمشق، بی تا، 1983م) ص 199-198 و فرهاد دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره ای (تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، 1375ش) ص 452.
12. ویلیام صوری، تاریخ الحروب الصلیبیه، ج 2، ص 965؛ استیفن رانسیمان، تاریخ جنگ های صلیبیه، ترجمه منوچهر کاشف (چاپ سوم: تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1371ش) ج 2، ص 462 و محمد سهیل طقوش، تاریخ الزنکیین فی الموصل و بلاد الشام و اقلیم الجزیره، (بیروت، دارالنفائس، 1998 و 1999م) ص 404.
13. Walter of Mesnil.
14. ویلیام صوری، همان، ص 967-969.
15. همان، ص 968.
16. همان.
17. محمد بن محمد بن عبدالکریم شبیبانی (ابن اثیر جزری)، التاریخ الباهر فی الدوله الاتابکیه، تحقیق عبد القادر احمد طلیمات (قاهره، دارالکتب الحدیث، بی تا) ص 161.
18. البستان الجامع، ص 140؛ عبدالرحمن بن اسماعیل ابوشامه، الروضتین فی اخبارالدولتین النوریه و الصلاحیه، تحقیق محمد حلمی محمد (قاهره، الجنه التالیف و الترجمه و النشر،

- 1956م) ج1, ص235-236 اسماعیل بن علی بن محمود (ابوالفدا), المختصر فی اخبارالبشر, تحقیق محمد ایوب (بیروت, دارالکتب العلمیه, 1997م) ج3, ص56 ابن سباط مغربی, صدق الاخبار (تاریخ ابن سباط), تحقیق عمر عبدالسلام تدمری (طرابلس, گروس پرس, 1413ه') ج1, ص139-140 و ابن اثیر, الكامل فی التاریخ, تحقیق علی شیری (بیروت, داراحیا التراث العربی, 1408ه') ج7, ص249-255.
19. فتح بن علی بنداری, سننالبرق الشامی, تحقیق قتیبه نبروی (مصر, مکتبه الخانجی, 1979م) ص181 عبدالرحمن بن اسماعیل ابو شامه, همان, ج2, ص10 کمال الدین بن عدیم, زبده الحلیب من تاریخ حلب, تحقیق سامی الدهان (دمشق, المعدالفراشی للدراسات العربیه, 1915م), ج2, ص52 ابن سباط مغربی, همان, ص147 و عمادالدین محمد بن احمد اصفهانی, الفتح القسی فی الفتح القدسی, تحقیق مصطفی فهمی (بی جا, مطبعه الموسوعات, 1331ه'), ص178-180.
20. الجامع البستان, ص141. فتح بن علی بنداری, همان, ص155-152 تقی الدین احمد بن علی مقریزی, السلوک لمعرفة دول المعوک, تحقیق محمد مصطفی زیاده (قاهره, دارالکتب المصریه, ج1, ص131 مفرج الکروب فی اخباربنی ایوب, ج2, ص24 و سید علی حریری, الاخبارالسنیه فی الحروب الصلیبیه, (قاهره, بی نا, 1317ه') ص178.
21. ابن اثیر, همان, ج1, ص265 عبدالرحمن بن اسماعیل ابوشامه, همان, ص35 تقی الدین احمد بن علی مقریزی, همان, ص62 سید علی حریری, همان, ص188 و مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب, ج1, ص47.
22. ر.ک: صلاح الدین الایوبی قصه الصراع بین الشرق و المغرب خلال القرنین الثانی عشر و الثالث عشر للمیلاد (بی جا, دارالکتب العربی, 1979م) ص267-277.
23. ر.ک: فرهاد دفتری, همان, ص166-167.
24. همان, ص166.
25. همان, ص167.
26. کمال الدین بن عدیم, همان, ص535-536.
27. همان, ص530.
28. عمادالدین محمد بن احمد اصفهانی, همان, ص589-590 عبدالرحمن بن اسماعیل ابوشامه, همان, ص196 و ابن سباط مغربی, همان, ص235.
29. استیفن رانسیمان. همان, ج3, ص82 و رنه گروسه, تاریخ جنگ های صلیبی, ترجمه ولی الله شادان (تهران, نشر و پژوهش فرزاد روز, 1377ش), ص287.
30. ابن اثیر, همان, ج7, ص393.
31. نقل از: صلاح الدین ناب ترین قهرمان اسلام, ص456-457.
32. استیفن رانسیمان, همان, ص115.
33. این پژوهش از پایگاه اطلاعاتی بین المللی ذیل استخراج شده است:

[http:// WWW.alamut.com/subj/ideologies/alamut/mirza-sinan.html](http://WWW.alamut.com/subj/ideologies/alamut/mirza-sinan.html)

34. الجامع البستان, ص151 ابن اثیر, همان, ص403 عبدالرحمن بن اسماعیل ابوشامه, ص281 و ابن سباط مغربی, همان, ص256-257.

منابع

- شیانی، محمد بن محمد بن عبدالکریم (ابن اثیر جزری). التاريخ الباهر فی الدوله الاتابکیه، تحقیق عبدالقادر احمد طلیمات (قاهره، دارالکتب الحدیث، بی تا).
- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، تحقیق علی شیری (بیروت، داراحیا التراث العربی، 1408هـ).
- ابن تغری بردی، ابوالمحاسن یوسف. النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره (قاهره، دارالکتب المصریه، 1375هـ).
- مغربی، ابن سیاط. صدق الاخبار (تاریخ ابن سبط)، تحقیق عمرعبدالسلام تدمری، (طرابلس، گروس پرس، 1413هـ).
- ابن عدیم، کمال الدین. زبده الحلب من تاریخ حلب، تحقیق سامی الدهان (دمشق، المعهد الفراهسی للدراسات العربیه، 1951م).
- ابن قلانسی، حمزه بن اسدبن علی تمیمی (ابن قلانسی). ذیل تاریخ دمشق، تحقیق سهیل زکار (دمشق، دارحسان، 1403هـ).
- ابن منقذ، اسامه. الاعتبار، تحقیق فیلیپ حتی (بی جا، الدارالمتحدہ للنشر، 1981م).
- ابوشامه، عبدالرحمن بن اسماعیل. الروضتین فی اخبار الدولتین النوریه و الصلاحیه، تحقیق محمد حلمی محمد (قاهره، لجنه التالیف و الترجمه و النشر، 1956م).
- ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل بن علی بن محمود. المختصر فی اخبارالبشر، تحقیق محمد ایوب (بیروت، دارالکتب العلمیه، 1997م).
- اصفهانی، عمادالدین محمدبن احمد. الفتح القسی فی الفتح القدسی، تحقیق مصطفی فهمی (بی جا، مطبعه الموسوعات، 1331هـ).
- بنداری، فتح بن علی. سنالبرق الشامی. تحقیق دکتر فتحیه نیراوی (مصر، مکتبه الخانجی، 1979م).
- تطلی اندلسی، بنیامین. رحله ابن یونه الاندلسی الی بلاد الشرق الاسلامی، ترجمه عزرا حداد(بیروت، دارابن زیدون، 1996م).
- جوینی، علا الدین عطاملک بن محمد. تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد قزوینی (تهران، دنیای کتاب، 1375ش).
- حریری، سید علی. الاخبارالستیه فی الحروب الصلیبیه (قاهره، بی نا، 1317هـ).
- حموی، یاقوت بن عبدالله. معجم البلدان (بیروت، داراحیا التراث العربی، 1399هـ).
- دجانی، هادیه و برهان دجانی. الصراع الاسلایی الفرنجی علی فلسطین فی القرون الوسطی (بیروت، موسسه الدراسات الفلستینییه، 1994م).
- دفتری، فرهاد. افسانه های حشاشین یا اسطوره های فدائیان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره ای (تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، 1376ش).
- دفتری، فرهاد. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره ای (تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، 1375ش).
- رانسیمان، استیفن. تاریخ جنگهای صلیبی، ترجمه منوچهر کاشف (چاپ سوم: تهران، شرکت

- انتشارات علمی و فرهنگی، 1371ش).
- ژئوتویل، ژان. القديس لويس حياتہ و حملاتہ علی مصر و الشام، ترجمہ حسن حبشی (قاہرہ، دارالمعارف، 1968م).
- شیخ الربوہ. گزیدہ نخبہ الدهر فی عجائب البر و البحر، بہ اہتمام عبدالرزاق الاصغر(دمشق، بی نا، 1983م).
- طقوش، محمد سہیل. تاریخ الايوبيين فی مصر وبلادالشام و اقليم الجزيره (بيروت، دارالنفائس، 1999م).
- _____ . تاريخ الزنكيين فی بلاد الشام و اقليم الجزيره (بيروت، دارالنفائس، 1998، 1999م).
- عثمان، ہاشم . الاسماعيليه بين الحقائق و التاويل (بيروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، 1998م).
- قاسم، قاسم عبده. ماهيه الحروب الصليبيه (كويت، المجلس الوطنی للثقافه والفنون و الآداب، 1410هـ).
- قلعه چى، قدری. قصه الصراع بين الشرق و المغرب خلال القرنين الثانى عشر و الثالث عشر (بى جا، دارالكتاب العربى، 1979م).
- قلقشندى، ابوالعباس احمدبن على صبح الاعشى فى صناعه الانشیا (قاہرہ، وزاره الثقافه و الارشاد والقومى و الموسسه المصريه العامه للتاليف و الترجمه و الطباعه والنشر، بى تا).
- كاشانى، جمال الدين ابو القاسم عبد الله بن على. زبده التواريخ، به كوشش محمدتقى دانش پژوه (تهران، موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، 1366ش).
- رنه گروسه. تاريخ جنگهاى صليبي، ترجمه ولى الله شادان (تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز، 1377ش).
- هانس ابرهارد، ماير. جنگهاى صليبي، ترجمه عبدالحسين شاهكار (شيراز، انتشارات دانشگاه شيراز، 1371ش).
- مقرىزى، تقى الدين احمد بن على. السلوك لمعرفة دول الملوك، تحقيق محمد مصطفى زياده (قاہرہ، دارالكتب المصريه، 1942-1934م).
- هاجسن، ك.س. فرقه اسماعيليه، ترجمه فريدون بدره اى (چاپ سوم: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، 1369ش).